



Responding to the Question "Who Am I?" from the Perspective of Transcendent Philosophy with Emphasis on the Reading of 'Allamah Misbah Yazdi and Its Implications for Doctrinal Education

✉ **Mohsen Raeisi**  / Ph.D. Candidate in Philosophy of Education, Imam Khomeini Educational and Research Institute. raisi.20.400@gmail.com

Seyyed Mohammad Reza Mousavinasab / Assistant Professor, Department of Ethics, Imam Khomeini Educational and Research Institute. smrmn1346@gmail.com

Mahmoud Nowzari / Associate Professor, Department of Educational Sciences, Research Institute of Hawzah and University. mnowzari@rihu.ac.ir

Abdolrasoul Oboudiyat / Professor, Department of Philosophy, Imam Khomeini Educational and Research Institute. smrmn1346@gmail.com

Received: 2025/07/14 - Accepted: 2025/09/15

Abstract

Contemporary cognitive challenges to religiosity underscore the necessity of initiating religious practice with doctrinally persuasive foundations grounded in philosophical inquiry. This research, by examining the relationship between doctrinal education and "Sadraean self-knowledge," endeavors to reinterpret the engagement of Transcendent Philosophy (al-hikmah al-muta'aliyah) with the fundamental question "Who am I?" through an educational lens. The objective is to explore the foundational themes within Sadraean self-knowledge and to elucidate their direct implications for the three pillars of doctrinal education-monotheism (tawhīd), eschatology (ma'ād), and prophethood (nubuwwah). The methodology employed was directed thematic analysis, utilizing purposive sampling from the intellectual tradition of Transcendent Philosophy, particularly the later works of Ayatollah Misbah Yazdi, with open and axial coding to formulate core themes. On this basis, three central themes were extracted: "comprehension of existential poverty" (faqr), "knowledge of the immaterial reality of the soul" (tajarrud), and "experience of the inclination towards the infinite." The findings demonstrate that these three themes are directly translatable into the aims of doctrinal education: comprehension of existential poverty serves as the rational underpinning for affirming monotheism of actions; knowledge of the soul's immateriality constitutes the epistemic bridge to belief in the unseen realm and, subsequently, to the principle of resurrection; and the pursuit of the infinite provides the foundation for understanding the existential yearning for divine proximity and the rational explanation for the need for prophetic guidance. The novelty of this article lies in the integration of these three Sadraean thematic strands into a framework for delineating the objectives of designable programs within the domain of doctrinal education, aiming to achieve an "operational map for doctrinal education" with measurable instructional indicators. This approach bridges the gap between the theoretical depth of Transcendent Philosophy and the practical exigencies of religious education in the field.

Keywords: Self-Knowledge, Knowledge of the Soul, Transcendent Philosophy, Ayatollah Misbah Yazdi, Doctrinal Education.



پاسخ به پرسش «من کیستم؟» از نگاه حکمت متعالیه با تأکید بر قرائت علامه مصباح یزدی و دلالت های آن در تربیت اعتقادی

✉ محسن رئیسی / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ raisi.20.400@gmail.com

سیدمحمدرضا موسوی نسب / استادیار گروه اخلاق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ smrmn1346@gmail.com

محمود نوزدی / دانشیار گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه mnnowzari@rihu.ac.ir

عبدالرسول عبدودیت / استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ smrmn1346@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۳ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۴

چکیده

همچمه های شناختی معاصر به دین ورزی انسان، ضرورت آغاز دینداری با ویژگی اقناع اعتقادی را در بستر فلسفی آن برجسته تر می کند. این پژوهش با طرح نسبت تربیت اعتقادی با «معرفت نفس صدرایی» می کوشد مواجهه حکمت متعالیه با پرسش بنیادین «من کیستم؟» را به زبان تربیتی بازخوانی کند. هدف، اکتشاف مضامین پایه در خودشناسی صدرایی و تبیین دلالت های مستقیم آنها برای سه رکن تربیت اعتقادی - توحید، معاد و نبوت - است. روش مطالعه، تحلیل مضمونی هدایت شده با نمونه گیری هدفمند از سنت فکری حکمت متعالیه در آثار اخیر، به ویژه آثار آیت الله مصباح یزدی و کدگذاری باز و محوری برای صورت بندی مضامین هسته ای بوده است. بر این مبنای سه مضمون محوری استخراج شد: «درک فقر وجودی»، «شناخت حقیقت مجرد نفس» و «تجربه میل به بی نهایت». یافته ها نشان می دهد این سه مضمون به طور مستقیم به اهداف تربیت اعتقادی ترجمه پذیر است: درک فقر وجودی پشتوانه اقناع عقلانی توحید افعالی می شود؛ شناخت تجرد نفس پل ادراکی باور به ساحت غیب جهان و سپس به اصل معاد است؛ و بی نهایت طلبی مبنای فهم کشش وجودی به قرب الهی و تبیین عقلانی نیاز به راهنمایی نبوی خواهد بود. نوآوری مقاله در یکپارچه سازی این سه خط مضمونی صدرایی در قالب تعیین اهداف برنامه های قابل طراحی در ساحت تربیت اعتقادی به منظور دستیابی به «نقشه عملیاتی تربیت اعتقادی» با شاخص های آموزشی سنجش پذیر است که شکاف میان عمق نظری حکمت متعالیه و نیازهای میدانی تربیت دینی را پر می کند.

کلیدواژه ها: خودشناسی، معرفت نفس، حکمت متعالیه، آیت الله مصباح یزدی، تربیت اعتقادی.

خودشناسی فرایندی است که از دیرباز محور بحث حوزه‌های دانشی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق و عرفان قرار گرفته است. این فرایند که نزد فیلسوفان از زمان سقراط مورد توجه بوده است، در شاخه‌های روان‌شناسی - از جمله روان‌شناسی خود، روابط موضوعی و نظریه هویت اریکسون - در ابعاد زیستی، شناختی، عاطفی و اجتماعی، و نیز در بعد «معنوی» خود، کانون توجه بوده است. با این همه، با نگاهی پدیدارشناختی، آغاز هرگونه فرایند خودشناسی در افراد، با برانگیخته شدن پرسش‌های وجودی رخ می‌دهد که یا به طور خودبه‌خود و یا توسط عوامل بیرونی فعال شده‌اند.

پرسش‌هایی که در خودشناسی با آنها روبه‌رو هستیم، هر کدام بخشی از آن فرایند را نمایان می‌کنند. سؤالات بنیادینی چون «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ و چگونه باید بروم؟» ابعاد و لایه‌های مختلف این فرایند را نشان می‌دهند. برای درک همه‌جانبه از این فرایند باید به همه سؤالات خودشناسی پاسخ دهیم، اما به نظر می‌رسد پرسش «من کیستم؟» پایه‌ای‌ترین جایگاه را در میان پرسش‌های چهارگانه یادشده دارد؛ زیرا نحوه پاسخ به آن، سمت‌وسوی پاسخ‌های دیگر را تعیین می‌کند و در صورت کسب پاسخی دقیق در باب پرسش نخست، امکان تحقق فرایند خودشناسی در سطحی بالاتر فراهم می‌شود؛ از این رو رویکردهای مختلف در پی پاسخ به این سؤال بنیادین بوده‌اند. در جمع ادیبان و شاعران، مولوی به طور خاص با اشعار متعدد، فرایند «شناخت خود» را صورت‌بندی و تبیین کرده است. فلاسفه با رویکردهای هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، «خود / نفس» را تحلیل کرده و برای جویندگان دانش پاسخ‌هایی فراهم آورده‌اند. عالمان اخلاق، غالباً با رویکرد نقلی و به منظور ایجاد برخی ارزش‌ها و پیشگیری از ضدارزش‌ها و ردیلت‌ها، آموزش خودشناسی را به شیوه‌ای دیگر پی گرفته‌اند. رویکردهای عرفانی نیز، هرچند در سطح عموم جامعه اثر مستقیم اندکی داشته‌اند، در تبیین خودشناسی مباحثی مهم مطرح کرده و گاه تمامی سلوک سالک را در فرایند «معرفت نفس» تفسیر کرده‌اند. در این میان رویکرد صدرایی، با توجه به استفاده از روش‌های مختلف عقلی، نقلی و در مواردی شهودی و نیز پایه‌گذاری مبانی فلسفی «اشتداد وجودی» و «رابطه عین ربطی معلول با علت فاعلی»، از سرآمدترین رویکردها در زمینه فرایند خودشناسی محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، ضرورت دارد زاویه و جهت‌گیری پاسخ به پرسش «من کیستم؟» نیز روشن شود. در رویکرد صدرایی، با توجه به وجود ابعاد زیستی، روانی، فلسفی، هویتی، اخلاقی انسان می‌توان پاسخ‌های متعددی به این پرسش داد، به همین دلیل باید زاویه پرسش را مشخص کرد تا پاسخ‌های متناسب با آن در این ادبیات علمی جست‌وجو شود. موضوع مورد نظر در این مقاله به طور مشخص ساحت تربیت اعتقادی است. محور تربیت اعتقادی باورهای دینی است. از پایه‌های مهم در هر گونه تربیت دینی تقویت باورهای منسوب به آن دین است؛ تشکیل باورهای نیرومند، بدون توجه به فرایندهای روانی و نیازهای درونی با موفقیت روبه‌رو نخواهد شد. یکی از بهترین راه‌حل‌ها برای بهبود و ارتقاء آموزش آموزه‌های اعتقادی، استفاده از کشش‌های درونی مرتبط با این آموزه‌ها در افراد است. به طور مشخص استفاده از نیاز افراد به شناخت خود می‌تواند یکی از دستمایه‌های مهم برای تربیت اعتقادی محسوب

شود. با توجه به اینکه در آثار اندیشمندان صدرایی شناخت عمیق انسان از خود با روش نقلی، عقلی و شهودی و به طور دقیق‌تر و کامل‌تری نسبت به سایر اندیشه‌های انسان‌شناسانه صورت گرفته است، لازم است از مضامین غنی آن در زمینه آموزش باورهای اعتقادی بهره برد. به همین منظور در این مقاله با روش‌های منضبط علمی در گام اول به شناسایی مضامین خودشناسی در پاسخ به پرسش «من کیستم» از آثار صدراییان می‌پردازیم و سپس نقش آنها را در زمینه‌سازی برای کسب باورهای اعتقادی بررسی می‌کنیم. لازم به ذکر است با بررسی صورت گرفته، در آثار علامه مصباح یزدی گزاره‌های مورد نیاز در این زمینه دارای فراوانی، انسجام و وضوح بیشتری نسبت به دیگر آثار اندیشمندان صدرایی بود، به همین دلیل این مقاله با عنوان قرائت صدرایی از ایشان ارائه شد؛ اگرچه همه مضامین به‌دست‌آمده از کانونی‌ترین معارف حکمت متعالیه می‌باشند. با توجه به این مقدمه، سؤالات تحقیق از این قرارند:

۱. مضامین موجود در آثار صدراییان در پاسخ به سؤال «من کیستم» کدام‌اند؟
۲. مضامین خودشناسی صدرایی تسهیل‌کننده آموزش کدام آموزه‌های اعتقادی هستند؟

روش پژوهش

این پژوهش با روش تحلیل محتوا و با رویکردی تربیتی به هدف کشف اساسی‌ترین مؤلفه‌های خودشناسی در اندیشه صدرالمتألهین حکمت صدرایی پیش می‌رود. مؤلفه‌هایی که بتوانند پایه‌ای محکم برای ساخت یک تربیت دینی عمیق و ارگذار در ساحت باورها و اعتقادات فراهم آورند.

روش کار به این شکل است که از آثار صدراییان، به‌ویژه آثار آیت‌الله مصباح یزدی به طور هدفمند اسنادی استخراج می‌شود، سپس کدگذاری می‌شود و در مرحله بعد، در صورت امکان برداشت انتزاعی‌تر از مؤلفه‌های به‌دست‌آمده، کد جامع‌تری انتخاب می‌شود تا به مؤلفه‌محوری و پایه مورد انتظار دست پیدا کنیم.

در مرحله دوم با تحلیل ارتباط مضامین استخراج‌شده با عناصر اصلی تربیت اعتقادی به روشی تحلیلی اقدام شده است.

پیشینه پژوهش

صدرالمتألهین اثر مستقلی در معرفه‌النفس به جای نگذاشته است، اما بعضاً ضمن دیگر مباحث، به‌ویژه علم‌النفس یا انسان‌شناسی، به خودشناسی و معرفت نفس نیز اشاره داشته است. برای نمونه در کتاب مبدأ و معاد به بحث رابطه شناخت خود و خداشناسی (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۰۱) پرداخته است و در جلد ۸/سفار/الاربعه با طرح مفصل مباحث علم‌النفس گاهی به‌خصوص معرفت نفس هم اشاره کرده است (برای نمونه، صدرالمتألهین، ۱۳۸۳ق، ج ۸، ص ۲۵۴ و ۳۴۸-۳۴۳). آیت‌الله حسن‌زاده آملی در یک اثر سه جلدی مباحثی را تحت عنوان «معرفت نفس» آورده‌اند. ایشان معرفت نفس را راه انفسی به معرفت به رب، که از راه آفاقی پرثمرتر و انفع است، دانسته‌اند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۲). با این وجود مباحث این کتاب غالباً به انسان‌شناسی و

مقدمات آن اختصاص دارد. استاد شهید مطهری (۱۳۸۵) در کتاب *انسان در قرآن*، حقیقت فرایند معرفت نفس را بیدار شدن فطرت و فعال شدن (شکوفای شدن) خواست‌های رفعت‌جوی انسان (کمال‌طلبی) معرفی می‌کند و ابعاد خودآگاهی رایج فطری، فلسفی، جهانی، طبقاتی، ملی، انسانی، عرفانی و پیامبرگونه را توضیح می‌دهد. آیت‌الله مصباح یزدی در آثار متعددی مانند *خودشناسی برای خودسازی* (۱۳۸۲)، *به سوی خودسازی* (۱۳۸۰) و به‌طور خاص در کتاب *به سوی او* (۱۳۹۰) مباحث مفصلی درباره خودشناسی از دیدگاه اسلامی با خوانش حکمت صدرایی ارائه کرده‌اند که بخشی از مطالب آن در تعریف خودشناسی ارائه شد.

فرقانی و راشدی (۱۳۹۴) ده تقریر ملاصدرا از رابطه خودشناسی و خداشناسی را از جهت حصولی یا حضوری بودن این شناخت‌ها و نیز یگانگی یا دوگانگی شناخت خدا و شناخت نفس بررسی کرده‌اند و ادعا کرده‌اند این ده تقریر به یک تقریر، یعنی مفهوم وجود رابط بازمی‌گردند.

تمیمی و قراملکی (۱۴۰۰) چپستی معرفت نفس در فلسفه صدرالمآلهین را در پرسش از معرفت و از نفس به شکل جداگانه بررسی کرده‌اند و مراد از معرفت در خودشناسی را همان حضور و از سنخ وجود و مراد از خود یا نفس را وجود سیال که سیالیت عین حقیقت آن است، معرفی کرده‌اند.

ایرجی‌نیا (۱۳۹۷) رابطه تقوا و معرفت نفس را از آثار آیت‌الله جوادی آملی بررسی کرده است و به این نتیجه رسیده که علم حضوری نفس به نیاز خود زمینه تقوا شده و تقوا در سیر صعودی انسان مقوم هویت او می‌گردد.

بخشی از تحقیقات خودشناسی صدرایی به صورت تطبیقی انجام شده است؛ مانند نجفی (۱۳۹۲) که با بررسی تطبیقی اندیشه فلسفی ملاصدرا و آیات و روایات در موضوع خودشناسی، به این نتایج رسیده است که انسان موجودی است مرکب از نفس (روح) و بدن که عنصر اصلی وجود او را نفس تشکیل می‌دهد. همچنین او مراد از خودشناسی را شناخت حقیقت و مرتبه و جایگاه خود انسانی در نظام هستی بیان می‌کند.

ماهینی و همکاران (۱۳۹۵) با بررسی مفهوم ازخودبیگانگی به مقایسه دیدگاه ملاصدرا و مولوی به آن پرداخته است. ایشان گزارش می‌دهند، ملاصدرا در حکمت متعالیه، درصدد تعالی و تکامل انسان است و غایت انسان‌شناسی او علامت‌گذاری راه و مسیر کمال انسان است تا آدمی به نهایت کمال وجودی خود برسد و آن، همان سعادت انسان و حیات مطلوب اوست.

کارشناس (۱۳۹۱) با بررسی تطبیقی بین ملاصدرا و علامه طباطبائی به این پرسش پاسخ داده است که کدام‌یک از معرفت حضوری و حصولی نفس زمینه معرفت حضوری و حصولی خداوند است و با توجه به مبانی حکمت متعالیه به این نتیجه دست یافته است که تنها معرفت حضوری نفس زمینه معرفت حضوری رب است؛ چراکه حقیقت علم حضور و وجود است.

در متون علمی و فلسفی، به‌ویژه در آثار اندیشمندان صدرایی و نوصدرایی، مباحث متنوعی درباره «خودشناسی» و حقیقت نفس مطرح شده است. این منابع، بینش‌های بنیادینی ارائه می‌دهند که می‌تواند چارچوب نظری مناسبی

برای تبیین مؤلفه‌های هویتی و خود حقیقی فراهم آورد. بر این اساس، شناسایی روشمند این مؤلفه‌ها، زمینه‌ساز تربیت دینی آگاهانه و آزادانه خواهد بود.

در این زمینه با تحلیل و واکاوی آثار اندیشمندان حکمت متعالیه، به استخراج نظام‌مند مضامین خودشناسی همت خواهیم گمارد. این مضامین، به‌عنوان پایه‌ای برای تربیت اعتقادی تعریف می‌شوند. بر این مبنا، اگر فرد بتواند تصویر روشنی از حقیقت خویش کسب کند، امکان تحقق تربیت دینی مبتنی بر اختیار و بصیرت برای او فراهم می‌آید.

در ادامه به مفهوم‌شناسی و مبانی نظری این تحقیق، سپس در دو گام به پرسش‌های پژوهش می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مفهوم خود نفس یا (self) در لغت

واژه «خود» به‌عنوان ضمیر مشترک برای متکلم، مخاطب و غایب در حالت مفرد و نیز به‌معنای «نفس»، «ذات»، «شخص»، «خویش» و «خویشتن» به کار رفته است (دهخدا، عمید، معین، ذیل «خود»). در زبان عربی، معادل این مفهوم، کلمه «نفس» است که با اصطلاح «معرفة النفس» مرتبط می‌شود. «نفس» از ریشه «ن ف س» به معنای «دم»، «روح»، «ذات»، «جوهر»، «حقیقت شیء»، «قصد» و «نیت» است (فراهیدی، ۱۳۷۵، ذیل واژه نفس). در لسان‌العرب نیز این واژه هم به‌معنای «ذات شیء» و هم به‌معنای «روح انسانی» آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۲۳۳). آیت‌الله مصباح یزدی با اشاره به کاربرد قرآنی این واژه، تأکید می‌کند: «در قرآن، "نفس" به همان معنای عرفی و لغوی خود، یعنی "شخص" یا "خود" به کار رفته است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۵۸). در فرهنگ انگلیسی، معادل این مفهوم، واژه (self) است که به «هویت متمایز و ذات فردی» اشاره دارد و شخص را از دیگران جدا می‌کند. فرهنگ آکسفورد نیز آن را به‌عنوان «ذات متمایزکننده فرد» تعریف کرده است (Oxford English Dictionary, 2024).

۱-۲. مفهوم خود یا نفس در اصطلاح

صدرالمতألهین با توجه به تعاریف موجود از «نفس» (مانند تعریف ارسطو)، نقش تدبیری را از ذات نفس تفکیک کرده است. توضیح اینکه نفس در فلسفه اسلامی به‌عنوان مبدأ آثار حیاتی و مدیر بدن معرفی می‌شود. از این رو اطلاق عنوان «نفس» بر آن به جهت نقش تدبیری آن در بدن است و نه صرفاً بر اساس ذاتش. به عبارت دیگر، مفهوم «نفس» ناظر به جوهری است که علاوه بر ذات خویش، دارای اضافه‌ای خاص، یعنی تدبیر بدن است. این معنا نشان می‌دهد که واژه نفس، برخلاف عقل که اسمی خاص برای ذات خود دارد، یک مفهوم مضاف و عرضی است (عبودیت، ۱۳۹۵، ج ۳، به نقل از: صدرالمتألهین). بنابراین منظور ما از خود در این پژوهش بر اساس دیدگاه ملاصدرا، نفس به‌عنوان جوهر مجردی می‌باشد که به وجه ارتباط آن با بدن (مدبر بدن) توجه شده است.

۱-۳. خودشناسی

برای خودشناسی تعاریف متعددی ارائه شده است. علامه مصباح یزدی، خودشناسی را به معنای تأمل در وجود خویش و یافتن عواملی که در فطرت انسان برای سیر و وصول به هدف اصلی نهاده شده‌اند و شناختن کشش‌هایی که به سوی آرمان‌های بلند انسانی وجود دارد و نیز روابطی که وجود ما را با دیگران پیوند می‌دهد، تبیین کرده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۷). از نظر ایشان هدف از این فرایند تقویت کشش‌های درونی خود به منظور آمادگی برای ترقی [و تعالی] می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۷). این فرایند به طور مستمر به ارزشیابی محتوای درک‌شده و تقسیم آن به نقاط قوت و ضعف منجر شده و با مقایسه خود ادراک‌شده با خودآرمانی، زمینه‌ساز ساخت معنای زندگی، هدایت رفتار آگاهانه و تأثیرگذاری بر دیگران می‌گردد.

در نگاه فلسفی و دینی به دلیل توجه به پرسش‌های بنیادین انسان و نگاه غایت‌گرا به او، تلقی از خودشناسی فرایندی است که شخص در آن به پرسش‌های بنیادین درباره خویش پاسخ می‌دهد و برای شناخت دقیق‌تر خود مسیرهایی مشخص را می‌پیماید و از این طریق به غایت مبدأ و معاد خود آگاه می‌شود. به همین دلیل است که در بسیاری روایات، خودشناسی بهترین راه برای شناخت خداوند دانسته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۰). بنابراین خودشناسی شناخت ظرفیت‌های درونی خود است تا با تلاش و کوشش و جهت بخشیدن به فعالیت‌ها، امکان شکوفایی و فعال شدن استعدادهای ویژه انسانی و تعالی او به سوی غایت خلقتش، یعنی قرب الهی فراهم شود.

در میان پرسش‌های خودشناسی، پرسش «من کیستم؟» از اساسی‌ترین پرسش‌های انسان و محوری‌ترین سؤال در این فرایند است. این پرسش بر پایه نیاز انسان به شناخت همه چیز، به‌ویژه شناخت خویشتن طرح می‌شود. آغاز پرسش از کیستی «من» معمولاً در سنین ۴ تا ۶ سالگی شکل می‌گیرد (Harms, 1944) و بروز آشکار آن در دوره بحران هویت در نوجوانی مشاهده می‌شود (نوذری، ۱۴۰۰). باین همه، این پرسش در بزرگسالی نیز در موقعیت‌های گوناگون با تنوع بیشتری پدیدار می‌شود و هر بار به مسئله‌ای محوری برای انسان بدل می‌گردد. بدیهی است پاسخ‌های متفاوت به «من کیستم؟» می‌تواند انتخاب‌های متفاوتی را برای افراد در مسیر تعالی و رشد خود رقم بزند. از این جهت خودشناسی می‌تواند زیربنای تربیتی آگاهانه و آزادانه قرار گیرد. تلقی فرد از خود و کمالات خود، مبنای تمایزگذاری میان منافع و زیان‌ها خواهد بود؛ افزون بر این، چون انسان موجودی آزاد و مختار است، حرکت او به‌سوی ارزش‌های جدید، منوط به دگرگونی نگرش او نسبت به خویشتن است.

بنابراین می‌توان خودشناسی از دیدگاه فلسفی و دینی را «فرایند خودیابی تکاملی و مسیر انفسی به‌سوی شناخت و گرایش به خداوند دانست که بر اساس تمایل درونی به شناخت خود و با واسطه پاسخ به سؤالات بنیادین، حرکت فکری در شناخت مبدأ، مقصد و مسیر خود آغاز می‌شود و تا ساخت معنای زندگی پیش می‌رود و در تجربه و درک شهودی به خود و خداوند ادامه می‌یابد؛ تفکر، توجه انتخابی، تأمل درونی و ارزیابی خود از سازوکارهای این فرایند می‌باشند.»

حکمت صدرایی: حکمت صدرایی جریانی در فلسفه اسلامی است که با انسجامی محتوایی مبتنی بر براهین عقلی، توان تبیین کارآمد فرایندهای مهم زندگی انسان را دارد. این سنت فلسفی، در عین اتکا بر استدلال برهانی، زمینه

توجیه و تفسیر دقیق‌تر آیات و روایات و نیز مکاشفات عرفانی را فراهم می‌سازد. منظور از متفکران «حکمت‌صدرايي» مجموعه‌اندیشمندانی است که در این نظام فلسفی - دینی به طرح و بسط مباحث پرداخته‌اند و مراد صرفاً شخص ملاصدرا نیست، به آنان گاه «صدراييان» یا «نوصدراييان» گفته می‌شود. در این پژوهش به دلیل مستندات روشن‌تر در آثار آیت‌الله مصباح یزدی، خودشناسی با قرائت ایشان از حکمت متعالیه معرفی شده است، اگرچه مضامین اکتشاف‌شده اختصاصی ایشان نبوده است.

تربیت اعتقادی: تربیت اعتقادی - به عنوان ساحتی از تربیت دینی - به معنای مجموعه اقدام‌های تربیتی مربی با هدف شناخت و پذیرش اصول اعتقادی دین از سوی متربی است. این ساحت از تربیت دینی، اهدافی چون باور به توحید، معاد و نبوت را دنبال می‌کند. در تربیت دینی، در همه ساحت‌ها، غایت دستیابی به دینداری استوار و عمیق است. تربیت اعتقادی، به عنوان یکی از ساحت‌های تربیت دینی، چارچوب باورهای دینی را تعیین می‌کند زمینه‌ای مستحکم برای آغاز فرایند دیندار شدن می‌سازد. دینداری بدون اعتقاد به عقاید بنیادین دین معنا نمی‌یابد (داوودی، ۱۳۸۸، ص ۴۸).

۲. مبانی نظری

در این پژوهش، پیش‌فرض ما مجموعه‌ای از حقایق برگرفته از حکمت‌صدرايي است که بستر پاسخ به پرسش من کیستم در رویکرد حکمت متعالیه را فراهم می‌کنند:

- ۱) نسبت علت فاعلی حقیقی با معلول خویش بر نیازمندی تام معلول استوار است.
- ۲) در عالم و در انسان، ساحتی غیرمادی وجود دارد که اصل آن با برهان عقلی قابل اثبات است، اما آگاهی از جزئیاتش، فارغ از راه نقل، از راه علم حضوری و شهودی نیز میسر می‌شود.
- ۳) ارضای بی‌نیاهت طلبی انسان، با فرض وجود موجودی بی‌نیاهت امکان‌پذیر و معقول است.
- ۴) فطرت الهی در انسان‌ها دلالت بر مجموعه‌ای از شناخت‌ها و آگاهی‌های پیوندخورده با غایت آفرینش انسان دارد.
- ۵) تربیت حقیقی انسان تنها با فراهم آوردن مقدمات اختیار او - از جمله تحقق شناخت‌هایی در حد اقعاع - ممکن می‌گردد (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۰).

بحث و بررسی

پس از مفهوم‌شناسی و مبانی نظری اکنون به اصل موضوع برگشته و در ادامه به بررسی این پرسش خواهیم پرداخت که از نگاه حکمت متعالیه چه مضامینی درباره خود و خودشناسی در پاسخ به سؤال «من کیستم؟» ارائه شده است.

۳. تبیین مؤلفه‌های خودشناسی (من کیستم) از منظر حکمت متعالیه

در منظومه فکری حکمت متعالیه، «ادراک هویت وجودی خویش» اهمیت بسزایی دارد. در این سنت فکری به

ماهیت وجودی انسان در سطحی عمیق تر - یعنی سطح علی و هستی شناختی - پرداخته می شود. از این رو در چارچوب حکمت متعالیه، انسان موجودی است دارای دو حیثیت بنیادین مادی که به جسم و تعلقات طبیعی او مربوط است، و صوری که همان نفس مجرد یا روح اوست. شناخت حیث مادی، اگرچه برای آغاز سیر شناختی ضروری است، اما در حکمت صدرایی هنوز خودشناسی حقیقی محسوب نمی شود. در مقابل، آنچه در حکمت متعالیه حقیقت انسان نامیده می شود، همان نفس ناطقه مجرد است؛ حقیقتی که علت صوری انسان محسوب می شود و منشأ ادراک، اراده، تمایل به کمال و قابلیت برای حرکت تکاملی است. آیت الله مصباح یزدی نیز در تأیید این دیدگاه می فرماید: «منظور از خودشناسی این است که انسان بداند در درونش قابلیت هایی نهفته است که اگر شکوفا شوند، او را به بالاترین مرحله کمال وجودی می رسانند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱). بر این اساس، تمرکز این پژوهش بر «معرفت النفس» (شناخت شخصی از خویش) است، نه «علم النفس» (شناخت کلی و انتزاعی از انسان). به عبارت دیگر، هدف اصلی این است که فرد بتواند خودش را به طور مستقیم و شخصی بشناسد، نه اینکه تنها به دانسته های کلی درباره انسان بسنده کند.

این پژوهش با رویکردی تربیتی به هدف کشف اساسی ترین مؤلفه های خودشناسی در اندیشه صدرایی پیش می رود و در هر مرحله جدول کدگذاری مضمون ارائه می شود:

۴. درک فقر وجودی و وابستگی ذاتی

دو مضمون «توجه به نیازهای خود» و «پرسش از استقلال یا وابستگی وجودی مان»، مسیری برای درک احساس فقر و وابستگی وجودی خواهند بود. اگرچه مفهوم «فقر وجودی» بدون این دو مضمون به طور صریح در فلسفه اسلامی مطرح بوده، اما این دو مؤلفه، شرایط عینی و کاربردی آن را نشان می دهند و به ما کمک می کنند تا این وابستگی درونی را به شکلی ملموس درک و حتی اندازه گیری کنیم. در جدول (۱) مستندات کدمحوری فقر وجودی همراه با کدهای باز آن توضیح داده شده است. در این جدول دو کد باز توجه به نیازهای خود و وابسته بودن خود آمده است.

جدول ۱: فقر وجودی

کد محوری	کد باز	مستند
درک فقر وجودی	توجه به نیازهای خود	روشن شد که برای بندگی خدا، انسان باید درک کند که نیازمند اوست. راه رسیدن به این درک، این است که به چیزهایی که ندارد بیندیشد و در تأمین آنها، خود را نیازمند خدا بداند. چون درارتباط با آنچه در اختیار دارد، به راحتی قبول نمی کند که برای او نیست و عاریه و امانت الهی است که در اختیار او قرار گرفته تاآنکه خود را بدهکار خدا بداند. سپس به آنچه در اختیار دارد بنگرد که آنها نیز از آن او نیست و خداوند، آنها را در اختیارش نهاده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۵۷).
	مستقل بودن یا وابسته بودن خود	مهم ترین مسئله ای که انسان باید به آن توجه کند و در پی تحقیق آن برآید، این است که آیا این عالم هستی و موجودات جهان و ازجمله خود انسان، قائم به ذات اند یا قائم به غیر هستند؟ آیا هریک از موجودات جهان هستی مستقل دارند، به گونه ای که نیازی به هستی بخش ندارند؟ (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱).

۴-۱. توجه به نیازها، مسیر خودشناسی

مسیر ورود خودشناسی حکمت متعالیه، التفات روشمند به «آنچه نداریم» و سپس بازنگری مالکانه در «آنچه داریم» است. انسان با تأمل در فقدان‌ها درمی‌یابد که در تأمین آنها محتاج خداست، و با بازاندیشی در داشته‌ها می‌فهمد که آنها نیز عاریه و امانت الهی‌اند، بدین‌سان، زبان «مالکیت مستقل» به زبان «امانت و بدهکاری وجودی» بدل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۵۷).

۴-۲. مستقل بودن یا وابسته‌بودن خود

اساسی‌ترین پرسش نظری که خودشناسی را جهت می‌دهد این است: آیا جهان و ازجمله انسان قائم به ذات‌اند یا قائم به غیر؟ آیا موجودات، استقلال وجودی دارند یا محتاج هستی‌بخش‌اند؟ (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱). این پرسش، آستانه عبور از روان‌شناسی خودبسنده به انسان‌شناسی صدرایی است.

بدون این پرسش و پاسخ صدرایی آن، خودشناسی بر زمینی ناهموار بنا می‌شود: انسان «فاعل مستقل» فرض می‌شود و فقر وجودی به «فقر موقعیتی» تقلیل می‌یابد. درحالی‌که در حکمت متعالیه، فقر ذاتی ممکن است، نه عارضی؛ پس این کُد، چارچوب هستی‌شناختی خودشناسی را تضمین می‌کند.

کُدمحوری «درک فقر وجودی» با پیوند این دو کُد دو لایه را هم‌زمان فعال می‌کند:

۱. لایه هستی‌شناختی (قیام بالغیر): پرسش استقلال / وابستگی، انسان را در جایگاه «ممکن قائم بالغیر» می‌نشانند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱).

۲. لایه معرفت‌شناختی / پدیداری (ادراک نیاز): توجه به ناداشته‌ها و بازفهم داشته‌ها به‌عنوان امانت، فقر را از گزاره به ادراک زیسته تبدیل می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۵۷).

۴-۳. شناخت حقیقت مجرد روح من

در حکمت متعالیه، تنها زمانی به خودشناسی واقعی می‌رسیم که «حقیقت روح» را به‌عنوان موجودی مجرد، بسیط، تقسیم‌ناپذیر، یکپارچه و برتر از بدن درک کنیم. اگر این ویژگی‌ها را به‌درستی نفهمیم، خودشناسی به جای پرداختن به هسته اصلی هویت انسان، صرفاً به توصیفاتی پراکنده از جسم و روان محدود خواهد شد. کُد محوری «حقیقت مجرد من» با پنج ویژگی‌های کلیدی (روح نادیدنی، بساطت روح، تقسیم‌ناپذیری، یکپارچگی روح، اولویت روح بر بدن) شکل می‌گیرد.

جدول ۲: حقیقت مجرد من

کد محوری	کد باز	مستند
حقیقت مجرد من	روح نادیدنی	روح متعلق به بدن که به یک معنا اتحاد با آن دارد، «جسمانی» نخواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۱).
	بساطت روح	ومع هذه كلها ليس الموجود في هذا الشخص إلا ذات واحدة له هوية بسيطة أحدى سارية في الأعضاء كلها وليست كثرة الأعضاء وانقسامها قاذحة في وحدته (صدرالمتألهين، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱).

کد محوری	کد باز	مستند
	تقسیم ناپذیری	روح متعلق به بدن که به یک معنا اتحاد با آن دارد، «جسمانی» نخواهد بود؛ زیرا حتی به تبع بدن هم انقسام‌پذیر نیست، (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۱)
	یکپارچگی روح	ان‌الانسان الواحد، کزید مثلاً، شخص واحد له هویة واحدة شخصية (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱).
	اولویت روح بر بدن	کسی که از وجود خودش تنها همین مظاهر مادی و حیوانی را می‌فهمد و در سرتاسر زندگی فقط به همین‌ها توجه می‌کند، همان انسانی است که از هویت انسانی خویش غافل شده است. تفاوت انسان و حیوان در این است که انسان یک بُعد [در ارتباط با خدا] دارد که حیوان ندارد. توجه به این بعد است که انسان را از حیوانیت به در می‌آورد. پرورش این بعد است که انسان را «انسان» می‌کند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰، ص ۸۵ و ۸۶).

۴-۴. روح نادیدنی

نفس انسانی با آنکه به بدن تعلق دارد و به نحوی با آن متحد است، جسمانی نیست؛ یعنی حقیقتش از سنخ کمّ و بُعد و امتداد نیست (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۱). این مبنا شرط امکان خودشناسی این حکمت فلسفی است: اگر «من» در سطح جسمانی تعریف شود، موضوع شناخت همان بدن متغیر خواهد بود، نه حقیقت ثابت «من». پس، تمرکز بر نامرئی‌بودن و غیرامتدادی‌بودن روح، «نقطه عزیمت» در خودشناسی است، نه نکته‌ای حاشیه‌ای.

۴-۵. بساطت روح

با وجود کثرت اعضاء و افعال، در شخص انسانی چیزی جز «ذاتی واحد با هویتی بسیط و اُحدی» که در همه اعضاء سریان دارد، تحقق ندارد؛ کثرت اعضاء خدشه‌ای در آن وحدت وارد نمی‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱). بدون پذیرش بساطت، هر «خودشناسی» به شناخت مجموعه‌ای از اجزاء و کارکردها تقلیل می‌یابد و از «شناخت واحد شخصی» عاجز می‌ماند. به بیان روشنمند: بساطت معیار تمییز «خود» از «مجموعه حالات» است؛ فقدان این معیار، هویت‌شناسی صحیح را به بیراهه می‌کشاند.

۴-۶. تقسیم‌ناپذیری

روح - حتی در تعلق و اتحاد با بدن - انقسام‌پذیر نیست (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۱). تقسیم‌ناپذیری، پیامد مستقیم بساطت و غیرجسمانیت است و اثر روش‌شناختی روشن دارد: آنچه قابل تقسیم است، موضوع علوم امتدادی (طبیعی / زیستی) است؛ و آنچه تقسیم‌ناپذیر است، تنها با شهود درونی و تحلیل‌های وجودشناختی شناخته می‌شود. بنابراین، اگر تقسیم‌ناپذیری نفس مفروض نباشد، روش شناخت «خود» به خطا، صرفاً تجربی - حسی تعیین می‌شود و به نتیجه صدراپی نخواهد رسید.

۴-۷. یکپارچگی روح

«انسان واحد» - مثلاً زید - شخصی واحد با هویتی واحد است (صدرالمآلهین، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱). این کُد، دوام هویت شخصی را در میان تبدلات بدنی و روانی و زیست سالیان زندگی تضمین می‌کند. بدون یکپارچگی، «خود» به جریان‌های گسسته ادراکی / زیستی فرو می‌ریزد و مقولات حافظه، مسئولیت، و سلوک اخلاقی بی‌پشتوانه می‌شوند. در سطح تحلیل داده‌ها، هر جا روایت فردی از استمرار «من» علی‌رغم تغییرات جسمی / روانی سخن می‌گوید، نشانه‌ی فعال این کُد حاضر است.

۴-۸. اولویت روح بر بدن

کسی که خود را در مظاهر مادی و حیوانی خلاصه می‌کند، از هویت انسانی خویش غافل است. توجه و پرورش بُعد روحانی است که انسان را «انسان» می‌کند و راه شناخت حقیقت خویش را می‌گشاید (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۸۵-۸۶). این کُد، نسبت هنجاری مجموعه را روشن می‌کند: در خودشناسی صدرایی، بدن نه نفی می‌شود و نه اصل قرار می‌گیرد، بلکه پرورش نفس - به‌عنوان حقیقت مدیر و راهبر بدن - محور فهم خود است. غیبت این اولویت، خودشناسی را به برنامه‌ای فیزیولوژیک یا روان‌سنجانه تقلیل می‌دهد.

به این ترتیب، «حقیقت مجرد من» تنها یک گزاره انتزاعی نیست، بلکه چارچوبی است که موضوع (من غیرمتمدن و بسیط)، روش (توجه درونی و تحلیل وجودی، نه صرف تجربه حسی)، و غایت (پرورش بعد روحانی) را هم‌زمان تعیین می‌کند. از این منظر، هر روایتی که حاکی از عبور از توصیف‌های جسمانی / کارکردی به تعبیری چون «ثبات من»، «نظارت واحد بر کثرت اعضاء / افعال»، «احساس یگانگی تجربه در تغییرات»، و «تقدم سلوک روحانی بر زیست‌بدنی» باشد، قرائن تجربی فعال شدن این کُدمحوری را فراهم می‌آورد.

۵. تجربه بی‌نهایت‌طلبی

در حکمت متعالیه، «نفس» حقیقتی ذومراتب و در حرکت اشتدادی به سوی کمال مطلق است؛ از این‌رو میل انسانی صرفاً خواهش‌های پراکنده نیست، بلکه به سوی کانون واحدی کشیده می‌شود که تعیین‌کننده افق خودشناسی است. کُدمحوری حاضر - «تجربه میل به بی‌نهایت» - بر این پیش‌فرض استوار است که خودشناسی معتبر بدون بازشناسی ساختار و جهت این میل ناقص می‌ماند. بر مبنای حقیقت فطرت، امیال انسانی به‌سوی بی‌نهایت میل دارند و شناخت جهت آنها راهی به فهم غایت خلقت و شناخت نفس می‌گشاید (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۲).

همچنان‌که در جدول (۳) آمده است، این کُدمحوری با سه «کُدِ باز» سامان می‌یابد: الف) «شناخت جهت داشتن امیال»؛ ب) «شناخت جهت بی‌نهایت»؛ ج) «احساس جهت بی‌نهایت در امیال».

جدول ۳: تجربه بی‌نهایت‌طلبی

کد محوری	کد باز	مستند
تجربه میل به بی‌نهایت	آگاهی از جهت امیال	شناخت جهت امیال انسانی، که همگی به‌سوی بی‌نهایت میل دارند، راهی به شناخت هدف خلقت است. فطرت، انسان را به‌سوی کمال مطلق سوق می‌دهد و تنها خدا می‌تواند مقصد نهایی این میل باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲).
	آگاهی به بی‌نهایت‌طلبی	یکی از ویژگی‌های انسان نسبت به حیوانات این است که انسان در ارضای میل‌ها و خواسته‌هایش هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد؛ به عبارت دیگر، انسان «بی‌نهایت‌طلب» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸).
	احساس میل به بی‌نهایت	امام خمینی ^۳ در این باره گاهی این مثل را بیان می‌فرمودند که: انسان ابتدا آرزو می‌کند تا درآمدی به اندازه‌ای که لقمه نانی در بیاورد داشته باشد و به قول معروف، به همین مقدار که سقفی بالای سرش باشد و آبرویش محفوظ بماند قانع است. اما اگر به این مقدار رسید، کم کم دلش می‌خواهد خانه بزرگ‌تری داشته باشد. پس از اینکه به آن خانه رسید درصدد برمی‌آید وسایل زندگی و رفاهی بیشتر و بهتری تهیه کند و خلاصه، همین طور آن قدر ادامه می‌دهد که آرزو می‌کند همه کره زمین متعلق به او باشد. اگر همه کره زمین را هم به او بدهند، هوس تصرف و تملک کره ماه به سرش می‌زند و همچنان بالا می‌رود تا به آنجا می‌رسد که به فکر می‌افتد اگر در کهکشان یا کهکشان‌های دیگر هم کراتی هست آنها را هم تصاحب کند! خلاصه، خواسته‌های انسان «حدّ یَقِف» ندارد و این ویژگی در همه انسان‌ها وجود دارد. امام راحل از همین جا استدلال می‌کردند که بنابراین انسان طالب کمال بی‌نهایت است و چون کمال بی‌نهایت جز در ذات اقدس الهی یافت نمی‌شود، پس انسان فطرتاً خداتطلب است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸).

۵-۱. شناخت جهت امیال

بُعد نخست، به فهم «جهت» می‌پردازد: هر میل در نسبت با غایتی ارزیابی می‌شود و نسبت آن با «کمال مطلوب» سنجیده می‌گردد. اگر غایت نهایی کمال مطلق باشد، تشخیص اینکه امیال به‌سوی مطلق می‌روند یا در لذت محدود متوقف‌اند، شاخص اساسی خودشناسی است و جایگاه وجودی فرد را روشن می‌کند (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۲).

۵-۲. آگاهی به بی‌نهایت‌طلبی خود

بُعد دوم، مبنای انسان‌شناختی تحلیل را تصریح می‌کند: انسان در ارضای میل‌ها «حد و مرز» نمی‌شناسد و «بی‌نهایت‌طلب» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸). این خصیصه با تشکیک مراتب وجود و حرکت جوهری سازگار است و بی‌توقفی میل را از سطح روان‌شناختی به شاخصی هستی‌شناختی ارتقا می‌دهد، بنابراین در خودشناسی، باید نسبت میل‌ها با «نامتناهی بودن مطلوب» تشخیص داده شود.

۵-۳. احساس میل به بی‌نهایت

بُعد سوم، لایه پدیدارشناختی درک این میل را نشان می‌دهد: «نابسندگی پیوسته» و «گسترش مرتبه افق خواهش‌ها» - از کفایت‌های اولیه تا طلب امکانات وسیع‌تر و تملک گستره‌های دورتر - به گونه‌ای ظهور می‌کند که برای خواسته‌ها

«حد یقیف» متصور نیست؛ این کیفیت زیسته، نشانگر درونی نسبت فرد با مطلق (بی‌نهایت) است (مصباح یزدی مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸، به نقل از: امام خمینی^(ع)).

هم‌نهادی این سه کُد، چارچوبی یکپارچه برای خودشناسی در حکمت متعالیه به دست می‌دهد: «شناخت جهت داشتن امیال» بُعد تفسیری / شناختی جهت را فراهم می‌کند؛ «شناخت جهت بی‌نهایت» بنیان انسان‌شناختی / هستی‌شناختی آن را تضمین می‌کند و «احساس جهت بی‌نهایت» بُعد پدیداری قابل‌شهود را در دسترس بازانندیشی شخصی قرار می‌دهد. بر این مبنا، معیارهای عملی بازشناسی نیز سه‌سطحی‌اند: در سطح تفسیری، باید «نقشه جهت امیال» ترسیم شود و هر میل بر حسب نسبتش با مطلق یا محدود سنجش گردد (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۲)؛ در سطح مبنایی، «فرض بی‌نهایت‌طلبی ساختاری» حاضر باشد تا پدیده‌هایی چون سیری‌ناپذیری رضایت و عبور همیشگی از مرز کفایت، به‌منزله نشانه‌های جهت وجودی تحلیل شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸)؛ و در سطح پدیداری، به «کیفیت احساس» - نابسندگی پس از تحقق هر مطلوب و شوق فزاینده فراتر رفتن - توجه گردد.

نتیجه اینکه «شناخت خویشتن» مساوق «شناخت جهت میل‌ها» است: انسان همان است که می‌طلبد و همان سو می‌رود که میلش بدان تعلق دارد. هرگاه این میل در نسبت با بی‌نهایت بازشناسی شود، خودشناسی از توصیف‌های روانی فراتر رفته و به ادراک نسبت وجودی انسان با کمال مطلق ارتقا می‌یابد؛ افقی که حکمت متعالیه برای فهم نفس ترسیم می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲؛ ۱۳۹۰، ص ۲۱۸).

۶. بررسی مؤلفه‌های خودشناسی در ارتباط با تربیت اعتقادی

خودشناسی صدرایی با سه مفهوم اساسی فقر وجودی، تجرد نفس و بی‌نهایت‌طلبی، پاسخی بنیادین به پرسش «من کیستم؟» ارائه می‌دهد و می‌تواند بستری برای تربیت اعتقادی فراهم کند.

تربیت اعتقادی - به‌عنوان یکی از ساحت‌های اصلی تربیت دینی - چارچوب فکری دینداری را می‌سازد و بدون آن، دینداری فاقد استحکام لازم است (داوودی، ۱۳۸۸، ص ۴۸) و هدف آن، پرورش باورهای دینی است (موسوی تیله‌بنی، ۱۳۹۱، ص ۹۴) که مهم‌ترین آنها اصول عقاید (توحید، معاد و نبوت) هستند.

در ادامه، ظرفیت مفاهیم خودشناسی صدرایی برای آماده‌سازی فکری و انگیزشی افراد، جهت درک و پذیرش این اصول سه‌گانه، در سه حوزه توحید، معاد و نبوت نشان داده خواهد شد.

۶-۱. درک نیاز وجودی: پایه‌ای برای باور به توحید

باور به یگانگی خداوند به‌عنوان آفریدگار هستی، زمانی در جان انسان ریشه می‌دواند که او در عمق وجود خود، نیازمندی و وابستگی مطلق خویش را درک کند. این احساس فقر ذاتی، او را به جست‌وجوی موجودی سوق می‌دهد که کامل، بی‌نیاز و بخشنده وجود باشد. نمونه‌ی اعلای این جست‌وجو، داستان حضرت ابراهیم^(ع) است که با تأمل در نیاز خود و رد پرستش ماه و خورشید، به خدای یکتا رسید.

این درک، اگرچه ریشه‌ای فلسفی دارد، اما در موقعیت‌های اضطراری مانند خطرات شدید که راه‌های عادی بسته می‌شود، به صورت غریزی و آشکار در جان انسان بیدار می‌شود. قرآن کریم نیز به این حالت فطری اشاره دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۹۹). پیامبران الهی نیز برای هدایت انسان‌ها، از همین فطرت نیازمند بهره برده‌اند.

در حکمت متعالیه، این نیازمندی، ذاتی وجود انسان و هر موجود ممکن‌الوجودی است. همه موجودات، «رابط» و وابسته به «واجب‌الوجود» هستند. درک این رابطه، نه با مفاهیم ذهنی، بلکه تنها از طریق علم حضوری و شهود درونی ممکن است. هر انسانی به‌طور وجدانی این وابستگی را در خود احساس می‌کند و از این راه می‌تواند به رابطه‌ی علّیت میان خود و خالقش پی ببرد.

بر این اساس، «شناخت نیازمندی وجودی انسان» سنگ‌بنای باور به توحید در خالقیت و آمادگی برای کسب هدفی اساسی در تربیت اعتقادی است. برای پرورش این باور، باید با اولویت قرار دادن خودشناسی و مرور تجربه‌های شخصی نیاز و نجات، زمینه‌ی درک رابطه‌ی ذاتی و علّی خود با خداوند را فراهم کرد تا توحید افعالی (اینکه خداوند علت فاعلی همه چیز، از جمله وجود ماست) برای متری باورپذیر شود.

به همین دلیل علامه مصباح یزدی می‌فرماید: شناخت اینکه ما کجا بوده‌ایم و اصل و ریشه وجود ما از کجا است، همان بحث «توحید» و خداشناسی است... «انسان» چیزی نیست، جز «فعل خدا». «انسان» چیزی نیست، جز «تعلق به خدا». «انسان» چیزی نیست، جز «ارتباط با مبدأ افاضه‌کننده وجودش». اگر خدا را نشناسد، طبیعتاً «فعل خدا»، «تعلق به خدا» و «رابط وجودی به خدا» برایش معلوم و مفهوم نخواهد بود؛ یعنی «خود»ش برای خودش معلوم و مفهوم نخواهد بود، چون «خود»ش چیزی غیر از اینها نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۸۸).

پس از درک نیازمندی وجودی خود توجه به فرایند خلق خود صورت می‌گیرد. خلق وجود من یک فعل است که باید به فاعلی نسبت داده شود.

درست است که افعال را در هستی به اسباب و مسببات طبیعی نسبت می‌دهیم، اما در سطحی بسیار بالاتر به خدا نسبت دارند. کسی که تمامی هستی را در قبضه قدرت خدا و سایر اشیا و افراد را تنها واسطه فیض او می‌داند، روزی‌دهنده، میراننده، حیات‌دهنده، رشد و کمال‌دهنده را فقط او می‌داند، چنین کسی به توحید افعالی دست یافته است. اگر چنین اعتقادی در قلب آدمی رسوخ کند، به صورت واضح در رفتار و اعمال او ظاهر می‌شود. نمونه‌ای از موحدان بزرگ عالم، حضرت ابراهیم علیه السلام است. حضرت ابراهیم خلیل‌الله به‌عنوان قهرمان توحید شناخته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۷۷). بنابراین پاسخ صحیح این سؤال که از کجاییم، این است که از خدا هستیم. این همان اصل توحید است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۹۲).

۲-۶. درک تجرد نفس: زمینه‌ساز باور به معاد

یکی از اهداف اصلی تربیت اعتقادی، باور به معاد و زندگی جاودانه در جهان دیگر است. باور به این اصل، مستلزم درک عالم غیب و جهانی پایدار است؛ چراکه جهان مادی که همواره در حال تغییر و زوال است، نمی‌تواند

جایگاه زندگی ابدی باشد. به همین دلیل، اثبات معاد همواره از دشوارترین مأموریت‌های پیامبران بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۲۰).

کوتاه‌ترین راه برای شناخت جهان غیب، آشنا کردن انسان با حقیقت مجرد خودش است. از این رو «معرفت نفس» نزدیک‌ترین راه برای شناخت ماوراءطبیعت دانسته شده است (ر.ک. حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۱).

در حکمت صدرایی، با استدلال‌های درون‌نگرانه ثابت می‌شود که نفس انسان مجرد است؛ یعنی موجودی بی‌بعد، تجزیه‌ناپذیر و فرامادی است. هنگامی که انسان از طریق علم حضوری به این حقیقت مجرد و پایدار در درون خود آگاه شود، درک عالم غیب برای او سهل‌تر می‌گردد. این درک، زمینه را برای پذیرش این اصل فراهم می‌کند که حقیقت ماندگار انسان (نفس مجرد) پس از مرگ، به زندگی جاویدان در سرای آخرت بازمی‌گردد.

بدون راهنمایی افراد برای درک واقعیت مجرد نفس خود، آنان احساس ملموسی از عالم غیب نخواهند داشت و باور به زندگی ابدی دشوار خواهد بود. بنابراین، در تربیت اعتقادی، باید خودشناسی با محوریت درک تجرد نفس را به‌عنوان یک هدف آموزشی اساسی قرار داد تا از این طریق، باور به معاد در جان‌متریبان نهادینه شود.

۳-۶. درک بی‌نهایت‌طلبی: زمینه‌ساز پذیرش نبوت

باور به نبوت به‌عنوان رکنی اساسی در تربیت اعتقادی، به‌معنای پذیرش پیامبران به‌عنوان «راهنمایان دین و دینداری» است. هدف دین، رساندن انسان به قرب الهی که غایت خلقت و عالی‌ترین کمال وجودی اوست، می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۹۸).

وقتی فرد این اشتیاق سیری‌ناپذیر را در خود بازمی‌شناسد، به جست‌وجوی معشوق حقیقی که واجد همه کمالات مطلق است، برمی‌خیزد و درمی‌یابد که تنها خداوند است که می‌تواند پاسخگوی این طلب بی‌پایان باشد. بنابراین، قرب الهی همان نزدیک شدن به معبود حقیقی است که جان انسان بی‌اختیار طالب اوست.

اینجاست که خودشناسی، بستر پذیرش نبوت را فراهم می‌کند؛ زیرا این میل فطری، هرچند انسان را به سوی خدا جهت می‌دهد، اما راه و چگونگی رسیدن به این مقصود را نشان نمی‌دهد. اینجاست که ضرورت نبوت آشکار می‌شود. پیامبران هستند که به‌عنوان مربیان الهی، «دین» - یعنی راهنمای عملی محبت و تقرب به خدا - را به انسان می‌آموزند.

بر این اساس، «درک بی‌نهایت‌طلبی درونی»، پیش‌نیاز باور به آموزه نبوت در فرایند تربیت اعتقادی است. این مورد، همراه با دو مفهوم پیشین («نیاز وجودی» و «تجرد نفس»)، نشان می‌دهد که دستیابی به یک دینداری متعالی، نیازمند فعال‌سازی خودشناسی عمیق در افراد است.

جمع‌بندی

این مقاله با اتکا به روش تحلیل مضمونی هدایت‌شده و کدگذاری باز / محوری گزیده‌ای از متون صدرایی و نوصدرایی، پاسخ حکمت متعالیه به پرسش بنیادین «من کیستم؟» را در سه مضمون پایه و تربیت‌پذیر ارائه کرده است: ۱) درک

فقر وجودی و وابستگی ذاتی انسان به مبدأ؛ ۲) شناخت حقیقت مجرد نفس انسان؛ ۳) تجربه و تبیین بی‌نهایت‌طلبی انسان. این سه مضمون نه تنها صورت‌بندی منسجم‌تری از «معرفت نفس» صدرایی به دست می‌دهند، بلکه می‌توانند مستقیماً به اهداف هسته‌ای تربیت اعتقادی ترجمه شوند:

- «فقر وجودی» پشتوانهٔ اقناع عقلانی توحید افعالی و ربوبی است و پذیرش «قوام بالغیر» را در سطح تجربهٔ زیسته ممکن می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ص ۲۰۱؛ ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۵۷).

- «مجرد بودن نفس» پل ادراکی باور به معاد و ساحت غیب است؛ بساطت و تقسیم‌ناپذیری نفس نشان می‌دهد که هویت شخصی به تغییرات مادی فرو نمی‌کاهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ۱۶۱؛ صدرالمآلهین، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱؛ نیز اشارات صدرایی در اسفار ج ۸).

- «بی‌نهایت‌طلبی» مبنای فهم کشف وجودی انسان به قرب الهی و در نتیجه، تبیین عقلانی نیاز به نبوت به منزلهٔ راهنمای وصول به مطلوب نامتناهی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲؛ ۱۳۹۰، ص ۲۱۸).

بر این مبنای مقاله نشان می‌دهد که اگر «من انسانی» به مثابهٔ «ممکن نیازمند مجرد و بی‌نهایت‌طلب» شناخته شود، برنامهٔ تربیت اعتقادی می‌تواند سه محور اقناع عقلانی، انگیزش قلبی و التزام ارادی را به‌طور هم‌افزا سامان بدهد و از سطح حفظ گزاره‌ها فراتر رود.

نتیجه‌گیری

در تحقیقات نسبتاً جدید، تلاش‌هایی برای برقراری ارتباط میان برخی معارف اعتقادی و الهیاتی با مضامین خاصی از فلسفهٔ اسلامی صورت گرفته است. این رویکرد را می‌توان نشانه‌ای از گرایش فزاینده به تلفیق مباحث فلسفی در تبیین باورهای دینی دانست. به‌طور مشخص، مراتب مختلف توحید با مفهوم فقر وجودی مورد توجه قرار گرفته است، برای نمونه، فریدونی (۱۳۸۸)، عبدلی مسینان (۱۴۰۳) و سوری و زرافشانی (۱۴۰۱) کوشیده‌اند مراتب توحید را در پرتو مبانی وجودشناختی و مراتب فقر وجودی تحلیل کنند. همچنین حقیقت معاد، در پیوند با تجرد وجودی یا تجرد قوهٔ خیال انسان، در پژوهش‌هایی مانند حسین‌زاده و همکاران (۱۳۹۹) و یزدانی (۱۳۹۰) مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های این گونه تحقیقات نشان می‌دهد که ظرفیت‌های حکمت متعالیه در تبیین باورهای بنیادین دینی، به‌ویژه در سه حوزهٔ توحید، معاد و نبوت، بسیار گسترده است. با این حال، اغلب این پژوهش‌ها جنبهٔ معرفتی و نظری یافته‌اند و بعد تربیتی آنها کمتر تبیین شده است. در این میان، پژوهش حاضر تلاش کرده است مضامین سه‌گانهٔ کشف فقر وجودی، کشف تجرد وجودی خود و درک میل به بی‌نهایت در خود را در چارچوب خودشناسی صدرایی، نه تنها به عنوان مبانی معرفتی، بلکه به مثابه مضامین تربیتی مؤثر در شکل‌گیری باورهای اعتقادی بازخوانی نماید.

در دستگاه فلسفی صدرالمآلهین، وجود، عین فقر و ربط به حق تعالی است و انسان نیز، به عنوان موجودی که در مرتبه‌ای از مراتب وجود قرار دارد، در ذات خود هیچ استقلالی از خالق ندارد. آگاهی به این حقیقت که هستی انسان چیزی جز فقر محض در برابر هستی مطلق نیست، می‌تواند نوعی شهود و علم حضوری از توحید را رقم

زند؛ زیرا شخص با تأمل در خود درک می‌کند که همه آنچه از خود می‌یابد، عین تعلق و نیاز است و استقلال موهوم او واقعیتهای ربطی و کاملاً نیازمند دارد. بنابراین، کشف فقر وجودی، در سطح تربیتی، می‌تواند درونی‌ترین بستر برای ایمان به توحید را فراهم آورد، به نحوی که توحید نه گزاره‌ای ذهنی، بلکه تجربه‌ای درونی از وابستگی مطلق وجودی به خداوند شود.

از سوی دیگر، حکمت متعالیه با تنبیه دادن به تجرد وجودی نفس انسانی، افق تازه‌ای در باب معاد و حیات اخروی می‌گشاید. در نگاه صدرایی، انسان نه تنها دارای بعد مجرد است، بلکه در حرکت جوهری خود به سوی مراتب بالاتر وجودی سیر می‌کند و مرگ چیزی جز انتقال از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر نیست. در نتیجه، کشف تجرد وجودی در خود، نوعی تجربه معرفتی از امکان بقا و استمرار وجود پس از مرگ است و می‌تواند به نحو عمیق‌تری باور به معاد را در فرد استوار سازد. از منظر تربیتی، زمانی که مربی از رهگذر خودشناسی دریابد که حقیقت او جسمانی و فانیپذیر نیست، بلکه جوهری مجرد و جاودان دارد، باور به معاد برای او نه امری تحمیلی و کلامی، بلکه تجربه‌ای درونی و عقلانی خواهد بود.

افزون بر این، میل درونی انسان به بی‌نهایت، که صدرالمتألهین آن را ریشه در ذات تجردی و فطرت الهی انسان می‌داند، نشان از آن دارد که انسان در ژرف‌ترین لایه‌های وجود خود، میل به مطلق و بی‌نهایت را تجربه می‌کند. این میل، در صورت تفسیر فلسفی و تربیتی، به معنای گرایش وجودی انسان به کمال مطلق و به تعبیر دیگر، میل به قرب الهی است. در حکمت متعالیه، این میل نه تنها هدف خلقت انسان را تبیین می‌کند، بلکه ضرورت بعثت انبیا را نیز موجه می‌سازد؛ زیرا انسان برای دستیابی به غایت بی‌نهایت خود، نیازمند هدایت و الگوست. از این‌رو درک و تجربه میل به بی‌نهایت در خود، می‌تواند زمینه باور به نبوت و ضرورت هدایت الهی را در جان مربی تثبیت کند.

در تحلیل تربیتی این یافته‌ها، باید توجه داشت که هدف از آموزش اعتقادات، صرف انتقال دانش یا حفظ گزاره‌های ایمانی نیست، بلکه شکل‌گیری نظام باورهای است که سبب تولید کشش‌های دینی شوند. از این منظر، اکتفا به سطوح پایین اهداف آموزشی مانند صرف دانستن اصول اعتقادی، نمی‌تواند ضامن شکل‌گیری ایمان مؤثر در رفتار باشد. تربیت اعتقادی زمانی تحقق می‌یابد که باورهای دینی از درون تجربه وجودی و معرفتی فرد سر برآورند. بر این اساس، خودشناسی می‌تواند بستر اصلی تربیت اعتقادی باشد؛ زیرا در نهاد هر انسان، حب ذات و میل به شناخت خویش وجود دارد. اگر این میل طبیعی به درستی جهت‌دهی و هدایت شود، می‌تواند در خدمت تربیت ایمانی قرار گیرد. به بیان دیگر، مربی دینی باید از تمایل فطری انسان به خودشناسی به عنوان نقطه آغاز تربیت اعتقادی بهره گیرد و با استفاده از مفاهیم صدرایی، مربی را به تجربه درونی مضامین فلسفی سوق دهد.

چنین رویکردی موجب می‌شود که گزاره‌های اعتقادی از سطح آموخته‌های ذهنی به سطح ادراکات شهودی و تجربه‌های وجودی ارتقا یابند و در نتیجه، احتمال ظهور رفتار مؤمنانه بر اساس آنها افزایش یابد. از این منظر، خودشناسی صدرایی می‌تواند به عنوان یکی از اهداف پیش‌زمینه و مقدماتی در تربیت اعتقادی مورد توجه قرار گیرد.

نتیجه نهایی پژوهش حاضر آن است که خودشناسی صدایی با سه مضمون بنیادین یادشده، ظرفیت آن را دارد که به عنوان چارچوبی فلسفی - تربیتی برای طراحی برنامه های آموزش اعتقادات در نظام تعلیم و تربیت اسلامی به کار گرفته شود. این رویکرد، هم با مبانی فلسفه اسلامی همخوان است و هم با غایت تربیت اسلامی که همان قرب الهی و تحقق عبودیت است، سازگاری دارد. از این رو پیشنهاد می شود در پژوهش های آینده، هریک از این مضامین به صورت مستقل و با رویکرد تربیتی مورد مطالعه قرار گیرد تا بتوان بر اساس آن، الگوهای آموزشی و مهارت های تربیتی ویژه برای تعمیق باورهای اعتقادی طراحی نمود.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. چ سوم. بيروت: دار صادر.
- ایرجی‌نیا، اعظم (۱۳۹۷). تحلیل فلسفی رابطه تقوا با معرفت نفس با تکیه بر آراء آیت‌الله جوادی آملی. در: *کنفرانس ملی علوم اسلامی و پژوهش‌های دینی*. کرج: دانشگاه جامع علمی کاربردی سازمان همیاری شهرداری‌ها.
- تمیمی، مجید و قراملکی، احد فرامرز (۱۴۰۰). چپستی معرفت نفس در فلسفه صدرالمآلهین. *حکمت صدرایی*، ۹(۲)، ۵۳-۶۵.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۲). *معرفت نفس*. تهران: علمی و فرهنگی.
- حسین‌زاده، مرتضی و همکاران (۱۳۹۹). تبیین کارکرد تجرد قوه خیال در معاد جسمانی از نگاه ملاصدرا. *حکمت صدرایی*، ۹(۱)، ۴۷-۶۲.
- داوودی، محمد (۱۳۸۸). تأملی در معنای تربیت دینی و نسبت آن با مفاهیم نزدیک. در: *همایش تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۷). *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- سوری، روح‌الله و زرافشانی، علیرضا (۱۴۰۱). نقش ادراک امکان فقری در سبک زندگی توحیدی (آثار فردی و عملی). *نسیم خرد (فلسفه اسلامی)*، ۲(۸)، ص ۴۳-۵۶.
- صدرالمآلهین (۱۳۸۳ق). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صدرالمآلهین (۱۳۸۱ق). *المبدأ و المعاد*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدرالمآلهین (۱۳۸۴). *شرح اصول الکافی*. به کوشش رضا استادی. نظارت سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- عبدلی مسبین، مرضیه (۱۴۰۳). بررسی کاربست‌های الهیاتی نظریه فقر وجودی ملاصدرا. *حکمت کریمان*، ۱۰، ۲۲-۲۸.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۵). *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*. تهران: سمت.
- عمید، حسن (۱۳۸۰). *فرهنگ عمید*. تهران: امیرکبیر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۳۷۵). *کتاب العین*. قم: هجرت.
- فراقی، محمدکاظم و راشدی‌نیا، امیر (۱۳۹۴). *فروکاهش تقریرهای ملاصدرا از رابطه خودشناسی و خداشناسی*. حکمت صدرایی، ۲(۳)، ۱۰۱-۱۱۶.
- فریدونی، محمدرضا (۱۳۸۸). وجدان فقر ذاتی و تأثیر آن در افعال و نگرش انسان از دیدگاه علامه طباطبائی. *اندیشه نوین دینی*، ۱۹(۵)، ۱۶۳-۱۸۶.
- کارشناس، علی (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی معرفت نفس از منظر ملاصدرا و علامه طباطبائی. *آیین حکمت*، ۱۳(۴)، ۹۵-۱۱۸.
- ماهینی، انسیه و همکاران (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی «ازخودبینی‌نگاری» از دیدگاه مولوی و ملاصدرا. *اندیشه نوین دینی*، ۱۲(۴۴)، ۷-۲۴.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹). *آموزش فلسفه*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۶۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). *به‌سوی خودسازی*. نگارش کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). *خودشناسی برای خودسازی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷). *اخلاق در قرآن (ج ۱ و ۲)*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). *به سوی او*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*. تحقیق و نگارش غلامرضا متقی‌فر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). *سجاده‌های سلوک: شرح مناجات‌های امام سجاد*. تدوین و نگارش کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). *انسان در قرآن*. تهران: صدرا.

معین، محمد (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

موسوی تیله‌بنی، سیدنقی (۱۳۹۱). تلقین و حدود کاربست آن در تربیت دینی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

نجفی، رضوانه (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی خودشناسی در اندیشه فلسفی ملاصدرا، آیات و روایات، رساله دکتری. قم: دانشگاه باقرالعلوم.

نوذری، محمود (۱۴۰۰). رویکرد اسلامی به مراحل تحول: تولد تا هجده سالگی. تهران: دانشگاه فرهنگیان.

یزدانی، عباس (۱۳۹۰). مقایسه دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا در مورد تجرد خیال و ارتباط آن با معاد جسمانی. الهیات تطبیقی، ۶ (۲)، ص ۱۰۸-۹۵.

1. Harms, E. (1944), "The Development of Religious Experience in Children", *American Journal of Sociology*. 50, 112-122.

Oxford English Dictionary. (n.d.). OED Online (2nd ed.). Oxford University Press. Retrieved August 28 2024.